

دکتر محمود شفیعی

## نظری باجمال از لحاظ سبک و دستور زبان

## در دیوان استاد جمال الدین اصفهانی

نکته‌های دستوری، برخی کلمه‌ها، پاره‌ای از ترکیبها، ترکیبات عربی و آیات قرآنی.

-۵-

## ب- برخی از کلمه‌ها:

۵۱- کلمه‌های عامیانه و عادی که کمتر در شعر می‌آورند:

ز شعر و شاعری اندر گذر که هم نقص است

توانگریت همی باید، از قناعت جوی  
تحریر از پی (کلپتره) های هزل پذیر!

نه از بریشم و (روناس) ونیل و قندو (زلاک) (۱)  
بر من که برهنه تن از (سبرم) (ده) تو شده چون (پیاز) می بینم (۲)  
گاهی چودونی، افتاده درین (نونبی) گهی چوشاهی در صدر صفة ایوان!

۵۲- پیرامن (بفتح میم) لغتی از پیرامون:

گر مجسم شود بزرگی تو در نیابدش چرخ (پیرامن!)  
کسی که از بدایام در حمایت توست اجل نیارد گشتنش نیز، (پیرامن!)

۵- در این دو قصیده قافیه نون ماقبل مفتوح است. (ملاحظه فرمایید) - ۳۰

۵۳- پاداش، صورت قدیم تر پاداش: (ملاحظه فرمایید) - ۳۱

نه ز ممدوح هیچ بهروزی نه ز مخدوم هیچ (پاداشن!)  
اگر بلذت مشغولی، احتلام است آن جنب ز خواب در آبی بروز (پاداشن!)

۵۴- درفشیدن = درخشیدن: (ملاحظه فرمایید) - ۳۲

برق کردار همی (بدرفشید) ز ابر دستی که فزون از جیحون (۳)

۵۵- نیز بمعنی دیگر: (ملاحظه فرمایید) - ۳۳

ز این عارضه که (نیز) مبیناد چشم خلق یک چند بوده اند زن و مرد اصفهان...  
دلیم ار (نیز) نام عشق برد بسرت، کش به تازیانه زخم!

۵۶- فرامشت، صورتی از فراموش، پس پشت = عقب سو: (ملاحظه فرمایید) - ۳۴

ای دوست چنین مکن (فرامشت) مرا! یکباره مینداز پس (پشت) مرا

۵۷- پیوست، مخفف پیوسته: (ملاحظه فرمایید) - ۳۵

گفتم که مرا چشم تو، می پست کند (۴) (ملاحظه فرمایید) اگر جور کند بر من و (پیوست) کند

۵۸- گرفتن و در گرفتن بمعنی اثر کردن: (ملاحظه فرمایید) - ۳۶

مرا گویند حال دل بدو گوی چه خوانم قصه، چون دروی (نگیرد؟)

۵۹- تبدیل حرکت (شکل) کلمه بضرورت قافیه: (ملاحظه فرمایید) - ۳۷

هست او را دهنی تنگ چو چشم سوزن و اندر او تعبیه دورشته (لولو) بینند!

بخدا و رسول و کعبه اگر این نقاضا ز بهر کهنه و (نوشت)

در هر دو قصیده قافیه واو ماقبل مضموم است. (ملاحظه فرمایید) - ۳۸

۶۰- دندان کنایه از حرص - بدندان = باب دندان، درخور:

از لب ت کس بوسه‌ای نستد که زوجان نستدی! (مهری، تاج، ۷۵-۷۶)  
(انسان، نظر و باطن) با چنین (دندان) مرا باری (بدندان) نیستی

۶۱- پیختن = پیچیدن:  
زلف تو (برپیخت) دست روزگار دست او کس جز قدر (ناپیخته!)

۶۲- سره = خوب و ممتاز، سرو (هم) و صف:

محمدای (سره) مرد آب خواه و دست بشوی

که روی فضل سیه گشت و کار جود بیود (ه)  
گر خوی بتم نیک بیودی، (سره) بودی وریک سخن از من بشنودی (سره) بودی!  
و تمام قافیه‌های غزل اخیر.

ج- پاره‌ای تو کیبها:

۱- یکبارگی بجای یکباره یا یکبارگی (قید):

همی نماید کان، با کفت عتابی خوشی که کرد جود تو یکبارگی مرار سوا!

۲- دوگانه بجای دو، دو تا: مع علوم انسانی

دو چیز هست که آن نیست مرتورا بجهان از این (دوگانه) یکی غیب و دیگری همتا!

۳- پایاب = ته، قعر، انتها (پای آب):

گران چو لنگر بودم کنون سزاوارم بغوطه خوردن در قعر بحر بی (پایاب)  
در علم چو بحر، دور پایابی در حلم چو کوه، ثابت ارکانی!

۴- پیش چشم بودن - مسلم و مجسم بودن (بچشم دیدن):

(پیش) چشم است مرا آنکه و شاق (۶) در تو آمو رنایم این گنبد خضرا گردد!

- ۵- از آنکه بجای آنکه یا آنان که:   
 شکر، خدا را که تو، نیستی، (از آنکه) او   
 شعر بدو نان چو ما برای دونان برد!
- ۶- خه بنام ایزد- اسم فعل (صوت):   
 طره غالیه گرد سمنش حلقه زده (خه) بنام ایزد، یارب که چه سود ا دارد؟   
 خه (بنام ایزد، آن عارض نیکو نگرید چشم بد دور از او، آن گل خود رو نگرید!
- ۷- زه زه- اسم فعل:   
 (زه زه) ای میر قدرت گردون قوت! که کمالت صفت چرخ توانا دارد
- ۸- پایرنج و پایمزد، مانند دسترنج و دستمرد:   
 شیر در بیشه، بدنجان بر کند ناخن ز دست   
 تابه (پارنج) سگان کاروانی می دهد (۷)   
 ای بسا جاهل که جانش بر سر پامزد رفت   
 سوی بسا ظالم کسسه دینش بر سر دینار شد!
- ۹- غرور کفردادن بجای کفر و اغروردادن:   
 علم تو فضول جهل برده حلم تو (غرور کفر) داده
- ۱۰- بلند همت بجای بلندی همت (صفت بجای اسم):   
 بلند (همت) او آنکه در ممالک خویش نه دزد فتنه گذارد نه یاوگی افنا (۸)
- ۱۱- ایمن آباد = جای ایمن، مثل خراب آباد:   
 (ایمن آبادی) شد اندر عهد تو آن ره چنانک   
 سال رکن الدین کنون تاریخ باشد سالها

- ۱۲- بادسار = بادسر، سبکسر:   
 ای بادسار حادثه، در گوشه‌ای بمیر چون آتش خسام شه آمد در التهاب!
- ۱۳- گرانسک - سنگین، وزین:   
 بخشید مایه حزم (گرانسک) او بخاک و افکند سایه عزم سبک پای او بر آب
- ۱۴- رنگریزی و رنگریزی-رنگ کردن   
 ملت جوان شود، چو دهد رنگریزی از خون خصم ناصیه ملک را خضاب!   
 گوئی که (رنگرز) شده اند این دو چشم من مردم کنند رنگ بخون جگر، مژه!
- ۱۵- همه بخش، همه وان = همه چیز بخش و همه چیز دان:   
 سایه حق است، زین سبب (همه بخش) است   
 مایه فضل است، زین سبب (همه دان) است!
- ۱۶- چرب آخور = آخر چرب، آخر پر، خوب وقوی:   
 سبزه ز (چرب آخر) سپهر چریده است ماه نواز نعل او کمینه نشان است!   
 (چرب آخور) نوست عالم جان زین شورستان شرچه خیزد؟
- ۱۷- زبس- از بسیاری- از کثرت:   
 (زبس بزرگی)، اندر نیافت ادراکت (زبس معانی)، قابل نگشت او هامت!   
 شب، برنده چون جوای موی سیاه روز را دیده (زبس) گریه سپید!
- ۱۸- از این = این نوع، این گونه:   
 تاکی این از سر گرفتن سیر افلاک و نجسوم   
 چند (از این) برهم گرفتن دور ایام و شهور؟
- ۱۹- از این گونه = این گونه:   
 از آن ملوک مسلم کنند تقدیم که بر سخاوت از اینگونه است اقدام!

۲۰- روشنگر (تعمیم پسوند «گر»)- تبدیل «ال» به کسره اضافه: ۲۶

افتتاح آن دعای صاعد (۹) مسعود دان

بامدادان هر نفس کان صبح (روشنگر) زده است

کلك دين پرور تو (واهب) ارزاق شده است

رای (روشنگر) تو (مهلم البساب) شود!

۲۱- بنگاه = جای:

از (بنگه) تو کمینه شش طاق

۲۲- شهر روان- شهر روا- شهر وا:

شد (شهر روان) بفرنامت

۲۳- دروا- سرگشته (سرتگون):

تو باش تا شود اعلام رایت ایشان

دست قدرت کمر غایت مقصود کند

همچنین سپهر دروا و گنبد دروا در قصابد دیگر

۲۴- من رهی = من بنده. رهی = بنده و چاکر:

چنان مکن که ز اسراف وجود و غایت بذل

تو چو سوسن ده زبانی (بسا رهی) و رچه من با تو چو غنچه یکدلم!

۲۵- آب دندان = ساده ملایم طبع:

دل ببرد از ما و لب در خاک می مالد هنوز (۱۱)

تا بدین حدمان حریفی (آب دندان) یافته است!

جرم، عفو شامت را (آب دندان) ساخته

حرص جود مشرفت را خوش معامل یافته!

۲۶- آزور مخفف آزور مانند گنجور و دستور: *أزور مخفف آزور* - ۲۶

از عطایش آزمانند قناعت معنلی است و ز سخای او قناعت نیز (آزور) آمده است

۲۷- بن دندان = نهایت میل: *بن دندان*

بندگی تو خرد، از جان کند غایبۀ تو ملک، از (بن دندان) برد!

نیک و بد، از (بن دندان) بتو میباید ساخت *بن دندان* نگرزبرد (۱۲) دل من از تو که جانی چه کنم؟

۲۸- بدین درمی شود = بدین می رسد: *بدین درمی شود*

جان بطوع دل فدای خاک پایش کرده ام *جان بطوع*

۱۵- همه بخش همه وان نیست در خوردش ولی دستم (بدین درمی شود)

۲۹- روشنان فلک = ستارگان: *روشنان فلک*

(روشنان فلک) برای شرف کحل اغبر (۱۳) از آن عبارت کنند!

بنور رای نو تابنده (روشنان فلک) بمخاک پای تو لبو گند سر کشان جهان!

۳۰- گاو بار مانند خروار و شتر وار: *گاو بار مانند*

محیط دور فلک چیست؟ جسم سانی دود بسبب روی زمین چیست؟ (گاو باری) خاک!

۱۷- زین از ساری با تو کاسه چوبین *زین از ساری*

(۱) لاک تغار و کاسه چوبین. (۲) یعنی من که عریان و برهنه تر از سیرم آسمان را

مانند پیازده تو و منافق می بینم در این صورت «برخزاید بنظر می رسد. (۳) حذف رابطه

(است). (۴) فاصله فعل با علامت استمرار. (۵) بودن بمعنی شدن و گذشتن.

(۶) و شاق به معنی غلام (ترکی است). (۷) می دهد بجای بدهد. (۸) یاوگی

افنا با حذف کسره اضافه. (۹) نام ممدوح است. (۱۰) مکلس یعنی طلای مذاب

و مطلس یعنی بی نقش و نگار. معنی بیت: سکه خورشید که چون طلائی گذاخته و بی نقش است

بفر نام تو در همه جا رواج و روانی یافته است. (گردش دائمی خورشید). (۱۱) لب بر

خاک مالیدن کنایه از راضی و قانع نبودن. (۱۲) گزیردن = گزیر داشتن، چاره داشتن.

(۱۳) کحل اغبر = سرمه زرد رنگ (خاک).